

بررسی رابطه فقه و اخلاق و تطبیق آن با حقوق اسلامی

زینب موسوی سادات*، سید محمد مهدی احمدی**

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۴/۰۸؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۵/۰۵)

چکیده

برخی از حقوق دانان مسلمان بر این عقیده اند که نیروهای متعددی که از منابع فطرت، عقل، عرف، مصالح و عدل سرچشمه می گیرند، موجب الزام در احکام و قوانین حقوقی اسلام می شوند. به نظر می رسد که این سخن ناتمام است زیرا اولاً: خاستگاه احکام شرعی، اراده تشریحی خداوند است و اوست که براساس علم و لطف خود، مصالح، مفاسد و حکمت ها، قوانینی را جعل می کند که تضمین کننده سعادت انسان در دنیا و آخرت باشد و هر انسانی که دارای فطرت پاک و عقل سلیم باشد درمی یابد که باید از قوانینی پیروی کند که سعادت او را در دنیا و آخرت تضمین کند و این غیر از قوانین شرعی، چیز دیگری نمی تواند باشد. ثانیاً: منابعی را که برای ایجاد الزام در قوانین حقوقی اسلام ذکر کرده اند، مجموع و یا هر یک از آنها، قدرت ایجادالزام در مکلفین را ندارند و اخلاق هر دو در حوزه حکمت عملی قرار دارند و به تعبیر برخی از اندیشمندان اسلامی فقه و اخلاق هر دو در حوزه علوم «معامله» قرار می گیرند؛ یعنی علومی هستند که تحصیل آنها برای عمل است تا آنجا که اخلاق رافقه اکبر و فقه را فقه اصغر شمرده اند.

کلیدواژگان

اخلاق، حکمت عملی، فقه، قوانین شرعی، مصالح.

* نویسنده مسئول: دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران

رایانامه: Zn_mosavisadat@yahoo.com

** استادیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد قم، دانشگاه آزاد اسلامی، قم، ایران

بیان مساله

بی تردید فقه اسلامی و از جمله فقه امامیه از دیر باز به عنوان مکتب اخلاقی الهام گرفته از دو منبع عمده یعنی قرآن و سنت در پی در پی پاسخگویی به سوالاتی بوده که در روابط حقوقی و میان افراد و جوامع شکل می یافته است. این پندار که فقه از اخلاق جداست و او را به مسائل مدرن و پیچیده حقوقی کاری نیست و صرفاً با محوریت مسائل عبادی و در آن حوزه قابل عرضه است، خیالی است موهوم و بی اساس، چه آنکه در میان صد ها آثار مکتوب فقهی به یادگار مانده از فقیهان برجسته و به نام که عموماً مورد استفاده و استناد قلمفرسیان مشهور و توانای حوزه اخلاق و فقه و حقوق هم قرار می گیرد بیش از پنجاه عنوان مورد بحث و بررسی دقیق و موشکافانه قرار گرفته است. بی استثناء همه آنها با بحث طهارت که مقدمه صلوئه به شمار می آید آغاز و به دیات پایان می یابد. در این میان بخش اندکی به عبادات اختصاص یافته و در سایر بخش ها که از حیث حجم ابواب معظم فقه را تشکیل می دهد. مسائل عمده اخلاقی و جزایی محققانه، مستدل و با تعمق بی نظیر که ویژگی منحصر به فرد موهوم تصور نادرستی باشد که گفته آمد. به جرأت می توان گفت که بحث از عبادات نه تنها سبب جدا شدن فقه از اخلاق نیست و شأن اخلاقی مباحث فقه را تنزل نمی دهد بلکه به عکس ما به الامتیاز فقه اسلامی از سایر مکاتب اخلاقی است، زیرا رسالت مکتب فقهی اسلام تنها بیان کیفیت روابط افراد با یکدیگر یا افراد با دولت ها که همه هدف و انگیزه سایر مکاتب حقوقی بر آن مبتنی گردیده، نیست. بلکه قانونگذار اسلام بطور ماهرانه و هنرمندانه و با ظرافتی که خاص خود اوست در بحث از عبادات که تشریح چگونگی روابط انسان با خداست توانسته است اخلاق را به حقوق پیوند داده و از این راه برای معضل کنونی که همه مکاتب حقوقی با آن مواجه اند و همچنان از یافتن ساز و کار مناسب برای حل این چالش بزرگ عاجز مانده اند در جنبه تئوری و نظری چاره اندیشی کند.

مقدمه

رابطه فقه و اخلاق

زمانه غریبی که در آن زندگی می کنیم، در زمره حساس ترین ادواری شمرده می شود که بر فقه و

فقها گذشته است. پیدایش انتظارات جدید و بی سابقه از فقه، که شکستن قالب‌های سنتی و تغییر طراحی سال خورده آن را می طلبد، در کنار بی مهری‌هایی که جفاکارانه یا جاهلانه بر این دانش می رود، دلبستگان فقه را با چالش‌هایی جدی رو به رو کرده و تلاش مضاعف ایشان را به منظور پاس داشت حرمت آن از اعراض و بی اقبالی اهل زمانه، ضروری ساخته است.

طرح سؤالات مختلف در زمینه کارکردهای متنوع فقه، جلوه بارزی از در پیش بودن جدلی همه جانبه در حوزه فقه، بین طرفداران و مخالفان می باشد. شکی نیست که اکثر این سؤالات در راستای ایجاد رخنه در بنیانی صورت می گیرد که دکتترین آن، علاوه بر ادعای پاسخ گویی به همه معضلات جهان بینی در پناه کتاب خدا، ارائه راه حل برای رفع کلیه نیازهای اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و حقوقی مردم با قانون گذاری ایدئولوژیک در سایه احکام فقه شیعه می باشد. اما اگر بخشی از این سؤالات را در تعقیب اثبات ناتوانی فقه و فقها در حل مشکلات مادی انسان ها و برقراری نظام همه جانبه اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و . . . می بینیم، به همان اندازه و در همان حد، پرسش گرانی دیگر را در کار رخنه و تشکیک در توانایی فقه در تأمین امنیت روحی و روانی - که امروزه به اندازه امنیت مادی اهمیت یافته است - می یابیم. اگر در گذشته تنها کسانی که حقیقت دیانت را باطن آن یافته و دعوی ستاندن داد باطن دیانت از ظاهر شریعت (فقه) را داشتند و در محفل ارباب طریقت، رندانه فقه را می بوسیدند و به کناری می نهادند، اینک دعوی ظاهرگرایی فقه و منحصر بودن قوانین آن به روابط مادی بین انسان ها، دستاویز مدعیان و رقبای جدیدی گردیده که دست افشان و پای کوبان، طامات و شطح را در راه آهنگ چنگ نهاده و تسبیح و طیلسان را به می و میگسار بخشیده اند. امروز دیگر بحث فقدان کارکرد معنوی در فقه، منحصر به طرفداران تقسیم دیانت به دو حوزه شریعت و طریقت نیست؛ بلکه حریفان نیز از این منظر به ضعف فقه و ناکارآمدی فقاقت می نگرند. نویسنده، وظیفه همه دلبستگان فقه را در آن می داند که کارکردهای پیدا و پنهان فقه را در منظر داوران منصف به نمایش بگذارند؛ چرا که به جد معتقد است که فقه توانمند شیعه، علی رغم وجود پاره‌ای اشکالات که در ظاهر و قالب آن دیده می شود، توانایی مبدل شدن به یک نظام همه جانبه را دارا است؛ نظامی که در آن، ضمن ارائه رژیم حقوقی

قابل اجرا در قرن بیست و یکم، نظام اقتصادی پاسخ‌گو در کنار ساختار سیاسی الگو، معرفی گردد؛ و در عین حال، راهگشای رفع نیازهای معنوی و روحی مردم آشفته حال دنیای حاضر شود و اصول سعادت انسان را پیشنهاد دهد.^۱

در اینجا لازم میدانیم معنا و مفهوم اخلاق در حیطه علم و سپس رابطه و قلمرو آن در نگاه فقهی مورد بحث قرار دهیم.

اخلاق

اخلاق در لغت

اخلاق جمع خُلُق و خُلُق در لغت به معنی خوی و طبع است که به آن طبیعت ثانویه هم گفته میشود. خُلُق به معنی صورت باطنی و خُلُق به معنی صورت ظاهری است.

اخلاق در اصطلاح

در اصطلاح علم اخلاق، خُلُق عبارت از ملکه ای نفسانی است که باعث می شود انسان بدون نیاز بی تفکر و درنگ، به آسانی کارهای مناسب با آن انجام دهد.

علم اخلاق

علم در این اصطلاح عبارت از مجموعه قواعد و قوانین کلی درباره موضوعی مشخصی و ممتاز است. این اصطلاح، تمامی دانش های مدون بشری از علم اخلاق را شامل می شود.

تعریف علم اخلاق

علم اخلاق دانش مدونی است که صفت های نیک و بد و پسندیده و ناپسند و به تعبیر علمای اخلاق، منجیه و مهلکه را به ما می شناساند؛ مزایا و منافع دسته اول و مضرات و معایب دسته دوم را باز می گوید و راه های آراسته شدن به خوی های نیک و دوری گزیدن از خوی های ناشایست را به ما نشان می دهد. اندیشمندان و مسلمانان معتقدند نفس مجرد انسان، همانند بدن، دارای

۱. تهرانی، مجتبی؛ اخلاق الاهی، نشر تهران: انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۱

حالت های مختلف و صحت و بیماری می شود؛ چرا که روح نیز مثل جسم، منافیات و ملایمت هایی دارد؛ بعضی چیزها با او سازگار و بعضی دیگر ناسازگار است. فضیلت ها با روح انسانی سازگار و رذیلت ها با آن ناسازگار است. دانشی که به بررسی حالت های مختلف نفس، شناخت بیماری ها و کیفیت درمان آنها می پردازد طب الارواح است که علم اخلاق نامیده میشود^۱. تفاوت تعریف عالمان مسلمانان با آنچه در منابع غربی آمده است، در این است که دانشمندان اسلامی بر تعدیل غرایز و تهذیب نفس از صفت های ناپسند تأکید میکنند و دانشمندان غربی بر اصلاح رفتار آدمی که برخاسته برخاسته از صفت ها و سجایای اوست.

موضوع علم اخلاق

موضوع هر علم، همان چیزی که آن علم درباره حالت های آن بحث می کند؛ مثل مقدار که موضوع علم هندسه و بدن انسان که موضوع علم پزشکی است. موضع علم اخلاق، نفس ناطقه انسانی است که اصل و حقیقت انسان است؛^۱ نفس انسان از نظر مراتب و شئون مختلف آن، از پایین ترین تا بالاترین؛^۲ یعنی از آن منظر که به صفت های نیک و بد متصف می شود.

هدف علم اخلاق

تمام کسانی که درباره هدف علم اخلاق در حوزه دین سخن گفته اند، اتفاق نظر دارند که وظیفه علم اخلاق، حرکت دادن انسان به سمت کمال نهایی و رساندن او به مقصد اعلی است و این مهم با آراستن انسان به فضیلت ها و پیراستنش از رذیلت ها میسر می شود؛ همچنین همگی بر این باورند که نقطه آغازین حرکت انسان، اگر دچار سقوط نشده و به قهقهرا نرفته باشد، افق حیوانیت است، وگرنه به مراتب، پست و پایین تر از آن، قرآن کریم می فرماید:

أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْعَافِلُونَ

آنان همانند چهارپایان، بلکه گمراه ترند، ایشان همان غافلانند.

۱. تهرانی، مجتبی؛ اخلاق الاهی، نشر تهران: انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۱

و می فرماید:

إِنَّمَا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا

ایشان جز مانند چهارپایان نیستند، بلکه گمراه ترند.

با آنکه نقطه آغاز حرکت تعاملی انسان مورد مورد اتفاق تمامی دانشمندان اخلاق است، درباره مقصد اعلی و هدف نهایی آن، اتفاق نظر ندارند و به همین دلیل درباره هدف علم اخلاق نیز به دو نظریه گرایش پیدا کرده اند.

علم اخلاق در منظومه دانش بشری

قدیمی‌ترین دسته‌بندی علوم از یونان قدیم به یادگار مانده است. یونانیان، همه معارف بشری را با عنوان حکمت می‌شناختند و آن را در دو شاخه اصلی حکمت نظری و حکمت عملی دسته‌بندی می‌کردند. این تقسیم بر این باور بود که موجودات بر دو گونه‌اند؛ که بود و نبودشان به علل واقعی وابسته است و قدرت و اختیار بشر در وجود و عدم آنها تأثیری ندارد؛ مثل کرات آسمانی، زمین، گیاهان و درختان، عناصر و معادن و هر چیز دیگری که در جهان وجود دارد؛ دیگر موجوداتی که هستی آنها در حوزه اختیار آدمیان قرار دارد؛ مثل قوانین، مقررات، قراردادهای و اعتبارات. دانش‌هایی که به بحث بررسی قسم اول موجودات می‌پردازند، حکمت نظری و علوم می‌باشد که درباره قسم دوم بحث می‌کنند، حکمت عملی گفته می‌شود. حکمت نظری خود دارای سه شاخه طبیعیات، ریاضیات، فلسفه است و حکمت عملی نیز شامل سه شاخه اخلاق، تدبیر منزل و سیاست مدن است؛ بنابراین، اخلاق در مجموعه معارف بشری یکی از شاخه‌ها حکمت عملی است.

ارزش هدف علم اخلاق

گفتیم که هدف علم اخلاق، رساندن روح آدمی به برترین قله‌های کمال است. این هدف نیز ارزشمندترین هدفی است که می‌توان از یک دانش انتظار داشت؛ بنابراین می‌توان گفت علم اخلاق ارزشمندترین علم بشری است؛ چرا که از حیث موضوع با اشرف مخلوقات خدا سروکار دارد تا او را از حسیض حیوانیت به کمال انسانیت برکشد. از این رو حکمای گذشته تنها دانش اخلاق را شایسته نام علم و دانش می‌دانستند و به آن اکسیر اعظم می‌گفتند و تعلیم و تعلم را با

علم اخلاق آغاز می کردند و تحصیل سایر علوم را برای کسی که نفس خود را تهذیب نکرده، بی فایده می دانستند.

ارزش کاربردی علم اخلاق

هر چند ممکن است از بحث پیشین ارزش کاربردی علم اخلاق را بدست آورد، به منظور تأکید بر این مطالب و بیان قیدی که از این رهگذر به ارزش مطلق این علم وارد می شود، به طور مستقل نیز به این مطلب می پردازیم.

علم در یک تقسیم دارای دو قسم است علم مکاشفه و علم معامله:

۱. علم مکاشفه دانشی است که مطلوب آن آگاهی است. کسی که از علوم مکاشفه را فرا می گیرد، با دانستن گزاره های آن، به ارزشی که علم در پی ایجاد آن تاسیس شده، دست می یابد؛ مثل خداشناسی که برای آگاهی به ذات و صفت های خداوند متعال بنا شده است. آگاهی از این که خداوند متعال، واحد، احد، فرد و صمد است، فرزندى ندارد، از کسی زاده نشده و شبیه و نظیری ندارد، به خودی خود ارزشمند است؛ چون آگاهی موجب رشد انسان می شود با عین رشد است؛ بنابراین، ارزش آن به چیز دیگری وابسته نیست. ۲. علم معامله دانشی است که یادگیری آن به خودی خود چیزی بر انسان نمی افزاید. دانستن گزاره های علوم معاملی در صورتی ارزشمند است که مقدمه عمل قرا گیرد؛ مثل فقه، دانستن احکام شرعی، در صورتی ارزشمند است که انسان به آن عمل کند، واجبات الهی را انجام دهد و از محرّمات بپرهیزد؛ یعنی دانستن احکام وسیله ای باشد که انسان وظایف بندگی اش را انجام دهد.

علم اخلاق از علوم معامله است به این معنی که صرف دانستن گزاره های اخلاق به خودی خود ارزشی ندارد؛ بلکه می توان گفت مقدمه عمل نباشد، تعلیم و تعلم آن، تضييع عمر است و چه بسا مقدمات هلاکت انسان را فراهم کند؛ به این معنی که انسان با یادگیری اخلاق، مفاهیم زیادی را در خزانه ذهن خود انباشته می کند و چون به آن ها عمل نمی کند و به تهذیب نفس خویش نمی پردازد، به دانسته های خود مغرور و به بدترین وادی هلاکت کشیده می شود؛ البته نباید از نظر دور داشت که عمل نیز بدون آگاهی، قدم برداشتن در تاریکی است که موجب سقوط

انسان می‌شود، پس نسبت به علم اخلاق نه می‌توان عمل به آموخته‌ها را ترک کرد و نه می‌توان از فراگیری غافل شد. علم اخلاق دانشی است که آموختنش لازم و عمل به تعاملش واجب است. به عبارت دیگر، همان‌طور که از علم اخلاق بر می‌آید؛ علم اخلاق از جهتی با حکمت و فلسفه مشابهت دارد و از جهتی به علم فقه؛ آنجا که از حقایق صفت‌ها و سجایا بحث می‌کند، هم خانواده فلسفه است؛ چرا که از حقیقت یک موجود پرده بر می‌دارد و می‌توان گفت نوعی هستی‌شناسی است؛ برای نمونه، حسد یک حقیقت است که در نفس انسان پدید می‌آید؛ به عبارت دیگر حالتی از نفس انسان است و به هر حال یک تعریف و شناسایی این حقیقت، بررسی علل و مناشی و ارتباط‌های آن و شناسایی عوامل تقویت‌کننده و تضعیف‌کننده آن، بخشی از مباحث است که در علم اخلاق درباره این صفت مطرح می‌شود. این دسته مباحث همه صیغه هستی‌شناسانه دارد و انسان برای کمال خود به دانستن آن‌ها محتاج است. در کنار این مباحث، اخلاق برای خود رسالتی قائل است که ما را ملزم می‌کند با عوامل تقویت‌کننده این صفت مبارزه کنیم و عوامل تضعیف‌کننده آن را توسعه دهیم و از بازتاب به خارج از ضمیر خود جلوگیری کنیم. این مباحث صیغه دستوری دارند و از نوع باید و نباید هستند، چنان‌که در فقه نیز از باید‌ها و نباید‌ها بحث می‌کنیم. همراهی علم و اخلاق در این مرحله است که این دانش شریف را به ثمر می‌نشانند و انسان مهذب را به بار می‌آورد.

به بیان دیگر، فرق اخلاق با سایر علوم این است که علوم دیگر به کشف، ثبت و گزارش وقایع بسنده می‌کنند؛ مثلاً مورخ، آثار و افعال افراد و جوامع را ثبت می‌کند، روانشناس چگونگی بروز حالت‌های نفسانی و ارتباط آنها با یکدیگر را مورد مطالعه قرار می‌دهد؛ بنابراین، علم اخلاق به رغم جایگاه بلند و ارزش والا، در صورتی مفید و ارزشمند است که انسان، ارشاد‌ها و راهنمایی‌ها را به کار گیرد و در عمل از آنها بهره‌مند شود.

در اینجا لازم میدانیم از ارکان علم فقه نیز سخن به میان آوریم:

ارکان علم فقه

علم فقه دارای سه رکن است:

الف) موضوع: در علم فقه در مورد احکام پنج گانه تکلیفی و احکام وضعی از قبیل سببیت، شرطیت و... سخن به میان می آید ولی همگی این احکام، عوارض و شئون افعال مکلفان هستند. پس می توان گفت موضوع علم فقه عبارت است از افعال مکلفان.

ل) مبادی: مبادی علم فقه، عبارت است از شناختن اجزا و موضوعات قضایا و آگاهی از منابع استفاده آنها می باشد. بسیاری از مبادی علم فقه که مستندات عقلی ندارد در علم دیگری بررسی می شوند. لذا بخشی از مبادی علم فقه در علم اصول فقه تحلیل و بررسی می شود.

ج) مسائل: برخی از قضایا از قبیل «نماز واجب است» و «عقد بیع لازم است» و از مسائل فقه هستند. در این گونه قضایا احکام، محمول قضیه را تشکیل می دهند و موضوع قضایا، افعال بندگان است. به عبارت دیگر مسائل فقه، مباحثی هستند که در باب قوانین و مقرراتی که خداوند در مورد جزئیات اعمال و رفتار بندگان وضع کرده، مطرح می شوند.

فقه و اخلاق

فقه به معنای فهم

در مواردی در قرآن نیز به کار رفته است؛ از جمله در آیه «وَ لَکِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ» مقصود از فقه، همان فهم می باشد. گفته شده است که فقه با فهم و علم (به معنای آگاهی) این تفاوت را دارد که فقه به فهم و آگاهی ویژه ای گفته می شود که ناشی از تأمل و تدبر در یک سخن باشد؛ و به همین جهت در مورد خداوند سبحان، کلمه «فقه» به کار نمی رود و به کارگیری «فقه» در مورد علم احکام شرعی نیز به خاطر آن است که علم مذکور، معلول تأمل و شناخت کلام خدا و رسول صلی الله علیه و آله می باشد. اگرچه برخی دیگر «فقه» را به هر نوع علم و فهم تفسیر کرده و اطلاق آن در مورد علم دین را از باب تغلیب و به خاطر شرافت آن دانسته اند.^۱

اما در اصطلاح، کلمه «فقه» دارای دو معنای مصطلح است:

الف) معنایی که در صدر اسلام از این کلمه اراده می شد؛ یعنی آگاهی به امور دینی و به بیان

۱. ابن بابویه، علی؛ فقه الرضا (علیه السلام) تحقیق مؤسسه آل البیت؛ مشهد: کنگره جهانی امام رضا (علیه السلام)، ۱۴۰۶ق.

دیگر، علوم اسلامی. قهراً دانش احکام شرعی نیز یکی از حوزه‌های آن به شمار رفته است. این کاربرد از کلمه «فقه»، در قرآن مجید و نیز در روایات مشاهده می‌شود؛ در قرآن می‌خوانیم:

«فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ»

ب) معنای اصطلاحی خاصی که به ویژه در اعصار اخیر رواج پیدا کرده است؛ یعنی دانش احکام شرعی که در اصطلاح از آن به آگاهی بر احکام شرعی فرعی، در صورتی که این آگاهی مستند به ادله تفصیلی باشد، یاد می‌گردد. موضوع فقه عبارت است از افعال مکلفین؛ منتها نه از همه جهات، بلکه تنها از حیث این که اقتضایی نسبت به الزام دارد یا نه. غرض از علم فقه نیز نیل انسان به سعادت اخروی است.

علامه حلی این غرض را چنین تعریف می‌کند:

هدف از خلقت انسان، نفعی است که به او عاید می‌شود و منظور، منافع اخروی است. این منافع صرفاً با استحقاق به آدمی اعطا می‌گردد و به همین جهت است که به همگان داده نمی‌شود. استحقاق نیز تنها از یک طریق حاصل می‌شود و آن انجام اعمال به کیفیتی است که در این علم (فقه) بیان شده است. بنابراین می‌توان دستیابی به این منافع اخروی را بزرگ‌ترین دستاورد دانش فقه محسوب نمود.

کارکردهای اخلاقی فقه، یا عدم نیاز به اخلاق، با وجود فقه

فقه با سایر نظام‌های حقوقی اگر چه این هم افقی را دارد که هر دو به بیان ضوابط و قواعد سلوک در اجتماع می‌پردازند، اما این تفاوت چشم‌گیر - که در حقوق، قوانین سلوک و رفتار در اجتماع برای زندگی در دنیا بیان می‌شود، ولی فقه همین قوانین را برای زندگی ابدی و اخروی و به منظور نیل به سعادت و جاودانگی ارائه می‌کند - موجب اختلاف این دو، در آثار و لوازم چندی می‌گردد؛ و به همین جهت، بر خلاف حقوق که به بیان حقوق و تکالیف می‌پردازد، فقه صرفاً متصدی بیان تکالیف و حقوق نیست، بلکه بخش وسیعی از آن، دستورهایی است که هیچ اثری جز تربیت نفس و نهاد آدمی و ساختن ضمیری پاک و آرام ندارند و بسیاری از این دستورها، در قالب مستحبات و مکروهات بیان گردیده است.

تأمین زندگی بهتر و برقراری روابط انسانی - اصولی با دیگران و یا حفظ سلامتی جسم آدمی بیان شده‌اند، اما چنان‌که گفته شد، بسیاری از این مستحبات و مکروهات صرفاً نظر به باطن انسان داشته و کمال باطنی آدمی را مدنظر قرار داده است. به تعبیر امام رحمه الله: همه ابعاد انسان را می‌سازد؛ یعنی کلیه احتیاجاتی که انسان دارد، چه احتیاجاتی که شخص دارد و چیزهایی که مربوط به شخص است، روابط بین شخص و خالق تبارک و تعالی... و چه مسائل سیاسی و اجتماعی و قضیه جنگ با کفار و این‌ها... در هر صورت، همه چیزهای انسان را می‌سازد؛ هم انسان را از حیث ظاهر می‌سازد، و هم انسان را از حیث اخلاق و تهذیب اخلاق می‌سازد؛ هم انسان را از حیث ظاهر و آداب ظاهری می‌سازد، و هم در همه اموری که انسان به آن احتیاج دارد.

ویژگی جنبه تربیتی و روحی فقه ما آن است که دارای دو بُعد ایجابی و سلبی است؛ و همین دو بُعد است که می‌تواند آدمی را به اعتدال روحی و روانی رهنمون گردد. در این باره علامه طباطبائی کلام جالبی دارد که نقل آن خالی از لطف نیست. وی می‌نویسد:

بسیاری از بزرگان طریق عرفان، تصور نمودند که شریعت برای تهذیب نفس و شناخت آن، راهی را مقرر نکرده؛ و لذا برای خود مُجاز می‌دانستند که برای سلوک، رسوم و آدابی را برگزینند که در شرع بی سابقه بود و پیوسته سنت جدید در پی رسوم گذشته احداث گردید، تا کار به آنجا رسید که شریعت در یک طرف و طریقت در طرف دیگر قرار گرفت و کار به انجام محارم الهی و ترک واجبات دینی و رفع تکالیف رسید.

این در حالی است که آنچه کتاب و سنت می‌گوید (که در حقیقت، این دو نیز به حکم عقل رهنمون می‌باشند) آن است که اعتقاد به این که ظواهر شرع دارای حقایقی است که باطن آن به شمار می‌آید، حق است؛ و اعتقاد به این که انسان راهی برای وصول به این حقایق دارد، نیز حق است؛ اما راه، فقط به کار بستن ظواهر دینی است. ممکن نیست که باطنی باشد که ظاهر شریعت - یعنی احکام فقهی - به آن هدایت نکند، در حالی که ظاهر، عنوان باطن و راه وصول به آن است؛ و ممکن نیست که راه نزدیک‌تری از راهی که شارع در احکام خود مقرر داشته، وجود داشته باشد، در حالی که خود گفته است «و نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ»

اخلاقیاتی که فقه از آن نهی می‌کند، دقیقاً اموری است که موجب بر هم خوردن اعتدال ظاهری آدمی می‌شود. اصول و ارکان این امور عبارتند از: الف) توسل به شیوه‌های غیر متعارف: به کارگیری روش‌هایی که موجب وارد آمدن ضربه بر اعتدال ظاهری آدمی و مختل شدن روابط انسانی او با دیگران می‌شود، به شدت مورد تقبیح فقه است. جالب این‌که غالباً در چنین مواردی، اختلاف نظر معمول بین فقها به چشم نمی‌خورد و نوعی وفاق مشاهده می‌گردد. از باب مثال، می‌توان به روزه صمت یا روزه سکوت اشاره نمود که در میان طالبین تربیت باطن و کسانی که به دنبال مهار ساختن قوای روحی و تسلط یافتن بر نفس خویش می‌باشند، طرفداران زیادی داشته؛ و حتی بنا به نقل پاره‌ای از روایات، در میان امم سابقه نیز دارای پیشینه مشخصی بوده است. فقه ما با صوم صمت - که با هدف مذکور انجام می‌گرفته - به شدت مبارزه کرده و صریحاً آن را تحریم نموده است. شکی نیست که روزه صمت، نقش مؤثری در کنترل غرایز و تقویت نمودن نیروی صبر و تحمل آدمی و در نتیجه، برقراری اعتدال باطنی دارد؛ با این وجود، فقه آن را ممنوع می‌داند. ب) عزلت و گوشه‌گیری: از جمله مواردی که فقه بر ممنوعیت آن تأکید دارد، گوشه‌گیری و انزوا و بریدن از جامعه می‌باشد. این امر ناشی از موضعی است که امامان معصوم علیهم‌السلام در روایات منقوله از ناحیه آن حضرات، اتخاذ کرده‌اند و در صفحات آینده اشاره خواهیم کرد که اتخاذ چنین موضعی از سوی فقها، به تبعیت از پیشوایان معصوم علیهم‌السلام چه نقش مهمی در خط کشی میان «تسک مذموم» و «تسک مطلوب» دارد.

نتیجه

بر خلاف سایر علوم، فقه نه یک دانش محض، بلکه یک نظام همه‌جانبه است که در همه زوایای زندگی آدمی نظر افکنده است و ارائه طریق می‌نماید. و آنچه این نظام را متمایز می‌سازد، رشته‌ای است که این نظام همه‌جانبه را به آسمان و آن سوی هستی پیوند زده و به آن، جنبه «الزام باطنی» و «باید» می‌دهد.

بنابراین، هر یک از دانش‌های بشری که در تحصیل مقصود و غایت خود، از فقه استمداد بگیرد، موفق می‌شود که بُعدی از ابعاد مورد نیاز بشر را در مجموعه اندام‌گونه زندگی او مورد

مطالعه قرار دهد و برای آن نسخه بپیچد. اما هرگاه دانش بشری، فقه را به کناری نهد و به صورت انتزاعی، مقصود خویش را تعقیب کند، نمی‌تواند دیگر زوایای زندگی آدمی را بنگرد و قهراً ناخواسته به نوعی افراط دچار می‌گردد. و در این صورت، ضرر و زیانی که به آدمی وارد خواهد ساخت قابل چشم‌پوشی نخواهد بود. این امر از علوم و دانش‌های تجربی و فنی - که امروزه به دلیل قطع ارتباط با آسمان و قوانین الهی، بشر را به کام نیستی و فساد سوق می‌دهد - گرفته تا علوم عقلی و... صادق است.

حال اگر اصل کلی پیش گفته را در مورد اخلاق - که مورد بحث ما است - تطبیق نماییم، به چه نتیجه‌ای خواهیم رسید؟ مسلماً نتیجه این خواهد بود: کسی که برقراری اعتدال روحی و تأمین آرامش روانی را هدف قرار داده است، اگر فقه را به کنار نهد، نمی‌تواند راه حلی در ارتباط با دیگر ابعاد زندگی ارائه دهد؛ و در این صورت، انسان تربیت شده در اخلاق، تنها و تنها خود را می‌نگرد و از خارج خویش باز می‌ماند.

به تعبیر رساتر، وقتی که اخلاق فقهی جای خود را به اخلاق مصطلح بدهد، اهتمام سالک به تصفیه باطن و تهذیب نفس - به صورت یک امر انتزاعی و مجرد و بی ارتباط با جهان خارج - موجب خواهد گشت که آنچه در اطراف وی می‌گذرد، مورد اعتنای او نباشد و در نهایت، به نوعی تکاسل و تخاذل و عافیت‌طلبی، در کشاکش حوادث اجتماعی و سیاسی منجر خواهد شد، که سالک را به واگذاشتن کار قیصر به قیصر می‌کشاند. و این در حالی است که فقه برای جلوگیری از گرفتار شدن انسانی که تربیت او را وجهه همت قرار داده، اهتمام نسبت به سرنوشت دیگران و به ویژه آنچه که در جامعه می‌گذرد را مورد تأکید قرار می‌دهد. این تأکید فقه مبتنی بر منبعی است که پشتوانه استنباط حکم فقهی به شمار می‌رود؛ زیرا در تعالیم دینی، ضرورت اهتمام به امور جامعه مورد تأکید فراوان می‌باشد. لزوم اعتنا و توجه به احوال برادران دینی و بی‌مبالا بودن نسبت به سرنوشت هم‌نوعان، جزو مؤکدترین اصول تشکیل و بقای جامعه اسلامی به شمار می‌رود.

منابع و مأخذ

۱. ابن بابویه، علی؛ فقه الرضا(علیه السلام) تحقیق مؤسسه آل البيت؛ مشهد: کنگره جهانی امام رضا(علیه السلام)، ۱۴۰۶ق.
۲. ابن منظور؛ لسان العرب؛ قم، نشر حوزه، ۱۴۰۵ق.
۳. احمد پور، مهدی؛ کتاب شناخت اخلاق اسلامی؛ قم پژوهشکده علوم و فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۵.
۴. بهبهانی، وحید؛ الفوائد الحائریه؛ [بی جا]: مجمع الفكر الاسلامی، ۱۴۱۵ق.
۵. تهرانی، مجتبی؛ اخلاق الاهی، نشر تهران: انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ۱۳۹۱.
۶. حر عاملی، محمد بن حسن؛ وسائل الشیعه؛ چ ۲، قم: تحقیق مؤسسه آل البيت، ۱۴۱۴ق.
۷. خراسانی، آخوند ملا محمد کاظم؛ کفیت الاصول؛ چ ۲، قم: تحقیق مؤسسه آل البيت، ۱۴۱۷ق.
۸. دکارت؛ گفتار در روش درست راه بردن عقل؛ ترجمه محمد علی فروغی؛ مشهد: دامون، ۱۳۸۵.
۹. سید رضی؛ خصائص الائمة: تحقیق محمد هادی امینی؛ مشهد: آستان مقدس رضوی، ۱۴۰۶ق.
۱۰. شبر، سید عبدالله؛ الاخلاق؛ تحقیق جواد شبر؛ قم: مکتبه بصیرتی، ۱۳۹۵ق.
۱۱. طبرسی، حسن بن فضل؛ مکارم الاخلاق؛ منشورات الشریف الرضی؛ چ ۶ [بی جا]، ۱۳۹۲ق، ۱۹۷۲م.
۱۲. طوسی، محمد بن حسن؛ تهذیب الاحکام؛ تحقیق سید حسن موسوی خراسان؛ چ ۳، تهران: دارالکتاب الاسلامیه، ۱۳۶۴.
۱۳. فیض کاشانی، محمد بن مرتضی؛ الحقایق فی محاسن الاخلاق؛ تحقیق محسن عقیل؛ [بی جا]: دارالکتاب الاسلامی، ۱۴۰۹.
۱۴. مجلسی، محمد باقر؛ بحار الانوار، چ ۲، بیروت: مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳.
۱۵. مطهری، مرتضی؛ مجموعه آثار؛ تهران: صدرا، ۱۳۷۵.